

## میان‌رشتگی در غرب‌شناسی؛ ماهیت و گونه‌ها

قاسم درزی\*

### چکیده

غرب‌شناسی دانشی است که به شناخت داشته‌های مغرب‌زمین می‌پردازد. در این دانش، «غرب» به‌مثابه «دیگری» سوژه‌شناسایی قرار می‌گیرد تا پس از این شناخت بتوان بهتر از گذشته تعاملات و ارتباطات را تنظیم کرد. شناخت «دیگری»، با توجه به چندجنبه‌ای بودن انسان و هستی، نیازمند اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای/ فرارشته‌ای است. بدون «تلفیق» و صرفاً کنار هم قراردادن دانش‌های گوناگون، آن هم به‌شکلی مکانیکی، رویکرد میان‌رشته‌ای/ فرارشته‌ای تحقق نخواهد یافت. با وجود سرشت میان‌رشته‌ای غرب‌شناسی، تحقیقاتی که تاکنون صورت پذیرفته است لزوماً این‌گونه نبوده است و بنابر نوع پژوهش، برجسب‌هایی چون نا/ چند/ فرا/ زیررشته‌ای به آن‌ها اطلاق می‌شود. گونه‌های میان‌رشته‌ای مرتبط با غرب‌شناسی را در دو قالب اساسی می‌توان دسته‌بندی کرد: میان‌رشتگی انتقادی و میان‌رشتگی نظری. نوع انتقادی اولین گونه از میان‌رشتگی است که مرتبط با غرب‌شناسی شکل گرفته است. این مطالعات «متن‌محور» هستند و نگرش و رویکرد تاریخی بر آن‌ها غلبه دارد. سوگیری قابل توجهی در این گونه مشاهده می‌شود. میان‌رشتگی نظری اخیرترین گونه محسوب می‌شود که دنیای واقعی و جوامع زنده کنونی را بررسی می‌کند. مطالعات نمونه‌محور و مبتنی بر مفهوم‌سازی دیالکتیک و هم‌چنین گردهمایی‌ها با رویکرد میان‌رشته‌ای مهم‌ترین دسته از این مطالعات محسوب می‌شوند. این نوع را به‌عنوان متکامل‌ترین دسته از پژوهش‌های میان‌رشته‌ای مرتبط با غرب‌شناسی می‌توان به‌حساب آورد.

**کلیدواژه‌ها:** مطالعات ناحیه‌ای، غرب‌شناسی، شرق‌شناسی، میان‌رشته‌ای، فرارشته‌ای، نارشته‌ای، مطالعات انتقادی، گونه‌شناسی.

\* استادیار، پژوهشکده مطالعات میان‌رشته‌ای قرآن، دانشگاه شهید بهشتی، gh\_darzi@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۶

## ۱. مقدمه و طرح مسئله

در غرب، اولین بار مطالعات ناحیه‌ای در سال‌های میان اواسط و اواخر جنگ جهانی دوم انجام شد و تمرکز آن بر شرق و آمریکای لاتین به‌عنوان «دیگری» بود. بنابراین، سوژه اصلی مطالعات ناحیه‌ای در آغاز صرفاً «شرق» بود و «غرب» در هیچ‌جای تعریف آن قرار نمی‌گرفت. بنابراین، «شرق‌شناسی» در زمره مهم‌ترین ظهورات «مطالعات ناحیه‌ای» محسوب می‌شد. نگرش امپریالیستی و استعمارگرایانه غرب به شرق اثر زیادی روی شرق‌شناسی غربی‌ها گذاشت و سبب شد ارتباط تنگاتنگی میان این رشته مطالعاتی و حکمرانی و توسعه برقرار شود. البته باید توجه داشت که هرچه مطالعات شرق‌شناسانه به پیش آمده است، بیش‌تر به سمت «پدیدارشناسی» متمایل شده و آن اهداف امپریالیستی کم‌رنگ‌تر شده است. همین رویکرد سوگیرانه که در بسیاری از مطالعات غربی‌ها وجود داشت سبب شکل‌گیری مطالعات پسااستعماری به‌سرکردگی ادوارد سعید شد. این مطالعات، که برخی آن را «شرق‌شناسی معکوس» (orientalism in reverse) نام‌گذاری کرده‌اند، آغازی برای شکل‌گیری «غرب‌شناسی» محسوب می‌شود. این نوع نگرش بعداً توسط بسیاری از مسلمانان پی گرفته شد؛ افرادی هم‌چون صادق‌العظم و رضا داوری اردکانی در کتاب درباره غرب در این دسته جای می‌گیرند. نگاه انتقادی بسیار برجسته‌ای در پارادایم مطالعات پسااستعماری دیده می‌شود. البته «متن‌محوری» جزء لاینفک مواجهه این پژوهش‌گران با غرب محسوب می‌شود. رویکرد دومی نیز در مطالعه غرب بسیار برجسته است که البته مؤخر از رویکرد اول به حساب می‌آید و هدف آن اهتمام به برقراری گفت‌وگو میان غرب و شرق برای شناخت غرب است. در این‌جا، هدف از غرب‌شناسی پُل‌زدن میان شرق و غرب و برطرف کردن اختلافات عمیقی است که طی قرن‌های متمادی میان این دو فرهنگ ایجاد شده است. این گونه عموماً به‌شکل مطالعه موردی و متناسب با مسائل ملموس و واقعی دنیای معاصر به‌سراغ غرب و شناخت آن می‌رود. در گونه اخیر نیز میان‌رشتگی پیش‌فرض گرفته شده است و از دانش‌های گوناگون برای شناخت غرب بهره برده می‌شود.

همان‌طور که آشکار است، سرشت میان‌رشته‌ای غرب‌شناسی در تمام گونه‌های موجود در این حوزه مورد توجه بوده است، اما در عمل رویکرد میان‌رشته‌ای در بسیاری از موارد با آسیب‌های جدی روبه‌رو بوده است. این آسیب‌ها بیش‌تر به دلیل پای‌بند نبودن به مفروضات اولیه میان‌رشتگی است: این‌که در شناخت مسائل بافت‌محور، مثل مسائلی که در مطالعات

ناحیه‌ای و به‌شکل خاص‌تر غرب یا شرق مطرح است، رجوع و شناخت آن پدیده در همان محیط و بافت جغرافیایی ضروری است و بدون چنین شناختی، روی‌آورد ما به چنین مسائلی اشکال بنیادین خواهد داشت. شناخت پدیدارها در بافت جغرافیایی مشخص نیز باتوجه‌به چندجنبه‌ای‌بودن این پدیدارها به رویکرد میان‌رشته‌ای ناگزیر خواهد بود. باین‌وصف، باید به چند سؤال مشخص پاسخ بدهیم تا بتوانیم بیش از گذشته «میان‌رشتگی» و نقش آن را در غرب‌شناسی بفهمیم:

۱. چرا غرب‌شناسی سررشتی میان‌رشته‌ای دارد؟

۲. چه دانش‌هایی در غرب‌شناسی دخیل‌اند؟ کدام دانش‌ها تاکنون بیش‌ترین نقش را در این مطالعات بازی کرده‌اند و درمقابل، از چه دانش‌های مهمی غفلت شده است؟

۳. کدام گونه‌ها از میان‌رشتگی در مطالعات غرب‌شناسی موردتوجه بوده است؟

پاسخ به این سه سؤال اساسی به ما کمک خواهد کرد بتوانیم درک دقیق‌تری از غرب‌شناسی و چگونگی پژوهش میان‌رشته‌ای در آن بیابیم. البته پژوهش حاضر پژوهشی توصیفی است و بنا دارد صرفاً به دسته‌بندی از مطالعات غرب‌شناسی موجود با تأکید بر میان‌رشتگی دست پیدا کند. تجویز این‌که چگونه می‌توان پژوهش میان‌رشته‌ای استاندارد در این زمینه سامان داد نیازمند پژوهش مستقل دیگری است. البته بدون تردید این پژوهش می‌تواند زمینه کافی برای انجام پژوهش‌های آتی را فراهم آورد.

مرتبط با پژوهش‌های پیشین باید توجه داشت که گرچه نگرش میان‌رشته‌ای به این مقوله در ایران معاصر سابقه‌ای نداشته است، اما تلاش‌های اثربخشی مرتبط با مفهوم غرب و شرق صورت پذیرفته است. کلاته ساداتی (۱۳۹۳: ۶۱) در پژوهش خود به‌درستی نشان داده است که غرب‌شناسی برساختی گفتمانی و عموماً انتقادی درمقابل شرق‌شناسی است و به همین دلیل نیز نیازمند توسعه راهبردهای نظری و معرفت‌شناختی درون‌زاست. رضوی و احمدوند (۱۳۹۵) در تحقیقی دیگر به تحول مفهوم شرق‌شناسی و تأکید بر «شرق‌شناسی هم‌دلانه» پرداخته‌اند و نشان داده‌اند که این مفهوم در رویکرد انتقادی آن نتوانسته است تصویر واقع‌گرایانه‌ای را از غرب بنمایاند و این مفهوم نیازمند بازنگری و تجدیدنظر است و عنوان «مطالعات اسلامی» رویکردهای مختلف و از زاویه دید دانش‌های گوناگون به آن را پدید آورده است. طباطبایی (۱۳۹۶) نیز با رویکردی فلسفی - انتقادی به جریان غرب‌شناسانه در ایران معاصر از فردید تا داوری اردکانی پرداخته و به این نتیجه بسیار مهم دست یافته است که تمایز واقعی «من و جزمن [دیگری]» در اندیشه ایشان به‌خوبی تبیین نشده است. او

چالش مفهوم‌شناسانه را چالشی جدی پیش‌روی این مطالعات غرب‌شناسانه در ایران معرفی می‌کند. اینک، برای تبیین دقیق‌تر این مفهوم به بخش‌های مختلف مرتبط با آن می‌پردازیم.

## ۲. سرشت میان‌رشته‌ای غرب‌شناسی

وقتی از مفاهیمی مثل شرق و غرب صحبت می‌کنیم، نمی‌توان آن‌ها را به‌شکل مستقل و بدون توجه به دوگانه‌بودن آن‌ها تعریف کرد. این‌ها مفاهیمی هستند که در تقابل با هم‌دیگر معنا دارند. البته وقتی به‌شکل مستقل از شرق یا غرب صحبت می‌کنیم نیز با سرشتی مبهم و مسئله‌دار روبه‌رویم. این مفاهیم میان مفاهیم جغرافیایی، روان‌شناختی، و جامعه‌شناختی معلق‌اند (Holliday 2010: 11). هالیدی به‌درستی به این موضوع اشاره کرده است که این پیچیدگی مفهومی در این دو اصطلاح به‌حدی است که تقریباً به‌کار بستن آن‌ها را به‌شکلی منطقی و هم‌بسته غیرممکن می‌کند (ibid.). به‌عبارت‌دیگر، وقتی از غرب صحبت می‌کنیم، معلوم نیست منطقه جغرافیایی غرب دنیا موردنظرمان است یا مردم و فرهنگی که در این منطقه جغرافیایی زندگی می‌کنند. البته مشخص است که مجموعه‌ای از تمام این مؤلفه‌ها از غرب موردنظرمان است.

وقتی از غرب یا شرق سخن می‌گوییم، با مفاهیمی روبه‌رویم که ظرف و مظهر کاملاً مشخصی دارند؛ نخست، وابستگی کاملی به جغرافیای مشخصی دارند که در آن قرار گرفته‌اند؛ دوم، با مردمی در این جغرافیای مشخص روبه‌رویم که از فرهنگ ویژه و منحصربه‌فرد خود تبعیت می‌کنند. این دو عامل سبب می‌شود که این مفاهیم به‌شدت «بافت‌محور»، «موقعیتی»، «زمان‌دار»، و وابسته به دنیای خارجی و ملموس باشند. فروکاهیدن غرب یا شرق به مفاهیمی بدون زمان، انتزاعی، و بدون وابستگی به بافت و موقعیت مشخص عامل اصلی خطاهای اساسی در مواجهه با این مقولات است. همان‌طور که نشان خواهیم داد، این ویژگی‌ها که برای غرب‌شناسی برشمردیم آن را به سوزهای اصلی برای پژوهش میان‌رشته‌ای مبدل می‌کند.

وقتی از غرب یا مثلاً جامعه آمریکایی صحبت می‌کنیم از کل پیوسته و مرتبط با هم‌دیگری (interrelated whole) صحبت می‌کنیم که از بخش‌های کاملاً متفاوت تشکیل شده است. فقط اگر از حیث مظهر و به‌شکل مشخص مردمی که در این کل به‌هم‌پیوسته زندگی می‌کنند نگاه کنیم، این افراد از جنبه‌های بسیار زیادی با هم‌دیگر متفاوت‌اند: طبقه، نژاد، جنسیت، سطح تحصیلات، مذهب، و انبوهی از دیگر متغیرها

(Carrier 2003: vii). پرداختن به هریک از این متغیرها حوزه مطالعاتی مخصوص خود را می‌طلبد و پرداختن به برخی از این حوزه‌ها خود پژوهش مستقل میان/ فرارشته‌ای می‌طلبد. برای مثال، «مطالعات جنسیت» یکی از این حوزه‌های میان‌رشته‌ای است که لازم است در غرب‌شناسی مورد توجه قرار بگیرد. به همین ترتیب، می‌توان فهرستی از دیگر حوزه‌های دانشی را در این جا ذکر کرد. آنچه به تعیین دانش‌های مورد نظر برای مطالعه مشخص کمک می‌کند این است که مشخص کنیم دقیقاً چه گروه و نمونه‌ای از این کل مرتبط با هم‌دیگر مورد نظر ماست. آن‌طور که کلیفورد (Clifford 1988) و فابین (Fabian 1983) به درستی در نقد رویکردهای موجود در انسان‌شناسی رایج در دوران خودشان نیز بیان داشته‌اند، مشکل اساسی آن است که انسان‌شناسی پیش‌فرض‌های خودش را در مطالعه جوامع نمایش می‌دهد و این جوامع در آن ماهیاتی بدون زمان و کاملاً بیگانه نشان داده می‌شوند. نمایش جوامع هم‌چون ماهیاتی بدون زمان دقیقاً همان چیزی است که در این جا بدان توجه داریم و برای گریز از آن لازم است جوامع در بافت، مکان، و دوره زمانی مشخص خود مدنظر قرار بگیرند.

آن‌گونه که پُلیر و رُزبری روش‌های انسان‌شناختی دوران خود را نقد کرده‌اند، تفسیر انسان‌شناسانه از مقولات نباید عاری از مقام کاربرد آن باشد (Polier and Roseberry 1989: 245). اگر تفسیر انسان‌شناسانه رخ‌دادی بی‌توجه به این باشد که در چه زمان و مکانی و با چه مخاطبانی، به چه دلیلی، متعلق به چه قلمروی، و ... است، به مفهومی پوچ و توخالی مبدل خواهد شد (ibid.). بنابر این نکته بسیار مهم، غرب‌شناسی نمی‌تواند بدون توجه به مقام کاربرد و منطقه مشخص جغرافیایی مورد توجه قرار بگیرد. لمبارد نیز مشخصاً به این نکته توجه دارد و بیان می‌دارد:

یکی از تمایزهای بسیار مهم مطالعات ناحیه‌ای با دیگر رشته‌های دانشی این است که این دست از مطالعات به مناطق مشخص جغرافیایی (locally rooted) تعلق خاطر دارند و سازه‌های مفهومی داخل هر منطقه را مورد توجه قرار می‌دهند و از این حیث با حوزه‌های دیگر دانشی که پژوهششان را به شکل جهانی و صرفاً متعلق به یک جامعه مشخص می‌بینند متمایزند (Lambert 1990: 719).

در این جا، تمایز اساسی مطالعات ناحیه‌ای با دیگر دانش‌ها جهان‌شمول نبودن و تمرکز بر جامعه‌ای خاص دانسته شده است. این تمایز بسیار مهمی است که همان‌طور که در قسمت‌های بعد هم نشان خواهیم داد، در غالب پژوهش‌های غرب‌شناسانه از آن غفلت

شده است و پژوهش‌گران تلاش کرده‌اند تا احکامی کلی و فراگیر برای غرب و شرق صادر کنند. اما آنچه میان این مطلب و موضوع این مقاله ربطی وثیق برقرار می‌کند نسبتی است که مطالعات مبتنی بر بافت و مقام کاربرد و مطالعات میان‌رشته‌ای دارند.

برای نشان دادن ربط عمیق میان این دو حوزه، به دیدگاه علم‌شناسان می‌پردازیم و سرشت میان‌رشته‌ای غرب‌شناسی را در قالب آن نشان خواهیم داد. از منظر گینز و دیگران، دانش‌هایی که در بافت کاربرد و مرتبط با زمینه‌های اجتماعی مشخص مدنظر قرار می‌گیرند «فرارشته‌ای» به حساب می‌آیند.<sup>۱</sup> در این نگرش، دانش دارای دو حالت (mode) مختلف است: حالت اول به مسائلی می‌پردازد که در بافت جوامع آکادمیک به آن پاسخ داده می‌شود و عموماً تک‌رشته‌ای است؛ دانش حالت دوم، برعکس حالت اول، در بافت کاربرد (context of application) به پیش می‌رود و فرارشته‌ای است. علم حالت اول هم‌سرخ (homogeneity) است، اما علم حالت دوم دارای خصوصیت نامتجانسی (heterogeneity) است. این ناهم‌سرخی به این دلیل است که به مسائلی می‌پردازد که مختص جغرافیای خاصی است و در بافت موقعیتی ویژه‌ای پدید آمده است. بنابراین، این گونه علم از حالت اول انعطاف‌پذیری اجتماعی بیش‌تری دارد (Gibbons et al. 1994: 3). در این جا و از منظر گینز، مطالعاتی که در بافت کاربرد و متناسب با موقعیت خاص مورد توجه قرار می‌گیرند سرشتی فرارشته‌ای دارند. کلاین و دیگران تصریح می‌کنند که فرارشته‌ای با همکاری قسمت‌های مختلف علم و جامعه صورت می‌پذیرد و به حل مسائل ملموس دنیای واقعی اختصاص دارد.

[فرارشته‌ای عبارت است از] شکل جدید از دانش و حل مسئله که متضمن همکاری میان قسمت‌های مختلف جامعه و علم است. این همکاری به‌منظور مواجهه با چالش‌های پیچیده جامعه صورت می‌پذیرد. فرارشته‌ای با مسائل ملموس دنیای واقعی آغاز می‌شود. راه‌حل‌ها نیز در تعامل تمام ذی‌نفعان در مسئله به‌دست می‌آید (Klien et al. 2001: 7).

باتوجه‌به این تعریف از فرارشته‌ای، مطالعات منطقه‌ای و زیرشاخه‌های آن به‌خصوص غرب‌شناسی سرشتی فرارشته‌ای خواهند داشت و برای پرداختن به آن‌ها لازم است حوزه‌های مختلف دانشی در تعامل با هم‌دیگر قرار بگیرند. باندرز و دیگران (Bunders et al. 2010) تأکید بسیاری بر آن دارند که مطالعات فرارشته‌ای در عادات علمی، فرهنگی، و سیاسی هر منطقه جغرافیایی جای‌گذاری می‌شوند، بنابراین، برای هر کشور

متفاوت با دیگری خواهد بود (ibid.: 127). بررسی‌ها نشان می‌دهد که چه‌طور مطالعات ناحیه‌ای در مناطق مختلف دنیا حوزه‌های بسیار متفاوت از دانش را درگیر کرده است. برای نمایش نمونه‌محور این موضوع در مطالعات منطقه‌ای و به‌ویژه غرب‌شناسی ضروری به‌نظر می‌رسد به تنوع دانش‌هایی اشاره کنیم که در این دست از مطالعات لازم است موردتوجه قرار بگیرند و تنوع آن‌ها در گونه‌های مختلف مطالعات منطقه‌ای را نشان دهیم. این کار بیش‌تر می‌تواند در نمایش ماهیت میان/فرارشته‌ای غرب‌شناسی یاری‌رسان باشد.

### ۳. دانش‌های دخیل در غرب‌شناسی مبتنی بر بافت جغرافیایی مشخص

در قسمت پیشین این مقاله به تفصیل درباره سرشت میان‌رشته‌ای غرب‌شناسی سخن رانیدیم و نشان دادیم که این ویژگی از آن‌روست که این دست از مطالعات باتوجه به بافت و کاربرد مشخص به‌پیش می‌روند. همین نکته نیز سبب می‌شود که مبتنی بر شرایط مشخص زمانی و مکانی و ... موضوع متفاوتی موردتوجه باشد؛ و متناسب با موضوع، دانش‌های دخیل در این نوع از مطالعات نیز متفاوت خواهند بود. برای مثال، اگر در بررسی ناحیه‌ای جغرافیایی مباحث اقتصادی محور توجه باشند، دانش‌هایی که در این مطالعه مدنظر قرار می‌گیرند بسیار متفاوت خواهند بود با جایی که محور اصلی توجه ما مباحث سیاسی است. کالهاون در این زمینه معتقد است که برای مثال، جنگ سرد موجب شد که «سیاست» در مرکز توجه مطالعات روسیه و مطالعات اروپای شرقی باشد؛ مطالعات جنوب آسیا با موضوعات سیاسی روبه‌رو بود و بیش‌تر بر فرهنگ و تمدن متمرکز بود؛ توسعه اقتصادی مرکز توجه مطالعات آمریکای لاتین بود؛ و تشکیل «ملت‌های جدید» موضوع اصلی مطالعات آفریقایی بود (Calhoun 2017: 120). در این تبیین مشخص است که چه‌طور موضوعات و مسائل مشخص می‌توانند در مناطق جغرافیایی مختلف متفاوت باشند. واضح است که متناسب با این تغییر در اولویت‌ها، دانش‌های دخیل نیز متفاوت خواهند بود.

ادوارد سعید در مقدمه کتاب معروفش، شرق‌شناسی، برای تعریف این دانش مهم‌ترین حوزه‌های دانشی دخیل در آن را برشمرده است.<sup>۲</sup> گرچه او صریحاً این دانش‌ها را نشمارده است، اما از تعریف او این‌گونه برداشت می‌شود که اهم این حوزه‌های دانشی از دیدگاه او عبارت‌اند از جغرافیا، اقتصاد، جامعه‌شناسی، تاریخ، زبان‌شناسی، باستان‌شناسی، روان‌شناسی، و ادبیات (Said 1977: 12).

بررسی دقیق‌تر مطالعاتی که تاکنون صورت پذیرفته است نشان می‌دهد «مطالعات زبانی» و «ادبیات» در زمره دانش‌هایی هستند که تقریباً در تمام گونه‌های مطالعات منطقه‌ای مورد توجه بوده‌اند (Lambert 1990: 727). در این زمینه، لمبرد، در مطالعه‌ای که مرتبط با دانشگاه‌های ایالات متحده به‌انجام رسانده است، نشان داده است که چهار رشته‌ای که قلب مطالعات ناحیه‌ای را شکل می‌دهند عبارت‌اند از: زبان و ادبیات، تاریخ، علوم سیاسی، و انسان‌شناسی (ibid.: 727). دیگر دانش‌ها متناسب با موقعیت جغرافیایی مورد مطالعه متغیر خواهند بود. برای مثال، در «مطالعات آسیا» عموماً تاریخ و مطالعات زبان‌شناختی مورد نظر بوده‌اند؛ در «مطالعات شرق آسیا» و «مطالعات اروپای شرقی» محوریت با دانش تاریخ بوده است؛ در «مطالعات آفریقا»، «آمریکای لاتین»، و «جنوب شرقی آسیا» نیز دانش اقتصاد ظهور و بروز زیادی داشت است (ibid.). جدول ۱ به تفصیل و با دقت بالایی تمام حوزه‌های دانشی دخیل در مطالعات ناحیه‌ای متناسب با تغییر بافت جغرافیایی را نشان می‌دهد.

جدول ۱. دانش‌های دخیل در مطالعات ناحیه‌ای و غرب‌شناسی

Discipline	Africa	East Asia	East Europe	Inner Asia	Latin America	Middle East	South Asia	Southeast Asia
History	5.0	21.9	16.7	20.0	10.0	17.6	8.0	5.2
Language-related	20.0	22.0	29.5	39.7	40.0	25.0	31.3	39.0
Arts	8.0	9.7	3.9	0.0	4.5	4.7	8.0	11.5
Religion and philosophy	3.2	0.0	5.1	2.0	0.0	0.0	5.3	8.7
Area studies	0.0	2.0	0.4	4.9	40.0	0.9	10.5	0.0
Economics	13.6	8.0	5.9	3.4	0.0	9.1	2.9	5.9
Anthropology	19.9	15.0	5.5	1.9	0.0	17.0	6.5	8.0
Sociology	5.2	3.0	3.8	2.0	0.0	8.0	2.4	2.3
Psychology	0.0	0.0	0.4	0.0	0.0	0.5	0.0	0.7
Archaeology	0.0	0.0	0.0	0.0	0.0	0.0	3.5	0.7
Geography	5.2	5.0	1.3	3.9	0.0	2.7	4.1	2.4
Political science	8.9	8.0	8.9	10.8	0.0	8.2	7.1	10.3
Applied and professional	4.0	7.6	10.8	0.0	14.1	4.1	6.0	7.3
N	100	237	204	15	219	170	122	47

a. Faculty of government-supported, organized area programs who spend 25% or more of their professional time on the area.

این جدول از جنبه‌های متفاوتی برای ما حائز اهمیت است و به‌خوبی نمایش‌دهنده تمام حوزه‌های دانشی‌ای است که تا زمان تألیف این مقاله در مطالعات ناحیه‌ای مورد توجه قرار گرفته‌اند. به‌دلایل متعددی که در ابتدای این مقاله بدان اشاره کردیم، غرب‌شناسی یا «مطالعات غرب» نقش کم‌رنگی در این جدول دارد. آنچه تاکنون در مطالعات ناحیه‌ای رخ داده است می‌تواند تصویر دقیقی از دانش‌های دخیل در غرب‌شناسی پیش‌روی ما قرار دهد. مبتنی بر این مطالعه، سیزده حوزه دانشی دخیل در



این دست از مطالعات عبارت‌اند از تاریخ، علوم مرتبط با زبان، هنر، فلسفه و ادیان، مطالعات ناحیه‌ای، اقتصاد، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، باستان‌شناسی، جغرافیا، علوم سیاسی، و علوم کاربردی. همان‌طور که پیش‌ازین نیز اشاره کردیم، چهار رشته‌ای که قلب این مطالعات را شکل می‌دهند عبارت‌اند از: زبان و ادبیات، تاریخ، علوم سیاسی، و انسان‌شناسی. بر این اساس، دانش‌هایی چون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و اقتصاد بسیار کم‌تر از دانش‌هایی هم‌چون انسان‌شناسی و علوم سیاسی مورد توجه قرار گرفته‌اند. حوزه‌هایی از غرب که در این جدول بدان‌ها پرداخته شده است اروپای شرقی و آمریکای لاتین‌اند. در اروپای شرقی به‌جز «باستان‌شناسی» دوازده حوزه‌ی دانشی دیگر حضوری فعال داشته‌اند. دانش‌های زبانی، تاریخ، و علوم کاربردی به‌ترتیب بیش‌ترین درصد به‌کارگیری را داشته‌اند و بقیه‌ی دانش‌ها هر یک کم‌تر از ده درصد مورد توجه بوده‌اند. اما در حوزه‌ی آمریکای لاتین فقط پنج حوزه‌ی دانشی در مطالعات ناحیه‌ای مورد توجه بوده‌اند. این پنج حوزه به‌ترتیب عبارت‌اند از: دین و فلسفه، دانش‌های زبانی، علوم کاربردی، تاریخ، و هنر.

توجه به این نکته ضروری است که توجه اندک پژوهش‌گران «غرب/ شرق‌شناسی» به دانش‌هایی چون علوم اجتماعی، روان‌شناسی، و مطالعات فرهنگی مشکلاتی اساسی در این حوزه‌ی مطالعات ایجاد کرده است. آن‌طور که بسیاری از محققان (Dervin 2012; Dervin 2013; Holliday 2010; Machart and Lim 2013) نیز مطرح کرده‌اند، پژوهش‌گران در این دست از مطالعات نباید پدیدار را پدیده‌ای ثابت (static) و ایستا در نظر بگیرند، بلکه لازم است آن را مقوله‌ای بدانند که به‌شکلی مشترک و در تعاملات فی‌مابین ساخته می‌شود، تعاملاتی که وابسته به زمان و فضای است که این تراکنش در آن رخ می‌دهد و هم‌چنین به مخاطب و گذشته‌اش و به حالات و احساسات مختلفی که به آن حاکم است و ... توجه به این نکته سبب می‌شود که دانش‌هایی چون انسان‌شناسی فرهنگی، جامعه‌شناسی، ارتباطات میان‌فرهنگی، و ... که به ابعاد فرهنگی و میان‌فردی توجه دارند برجسته شوند و با قوت بسیار بیش‌تری در مطالعات مدنظر قرار بگیرند. همان‌طور که در قسمت‌های بعدی این مقاله و بررسی مطالعاتی که تاکنون انجام شده است نشان خواهیم داد، توجه‌نکردن به این نکته بسیار مهم موجب شده است اشکال‌های اساسی در غالب پژوهش‌های غرب‌شناسانه وجود داشته باشد. در قسمت بعدی تلاش خواهیم کرد با جزئیات بیش‌تر به پژوهش‌هایی پردازم که تاکنون مرتبط با غرب‌شناسی بوده‌اند و گونه‌ی میان‌رشته‌ای را دقیق‌تر ترسیم کنم.

باتوجه به آنچه تاکنون گفتیم، مطالب زیر را در مجموع این قسمت می‌توان مدنظر قرار داد:

نخست، سیزده دانش از حوزه‌های مختلف دانشی در غرب‌شناسی می‌توانند مشارکت داشته باشند. اهمّ این رشته‌ها که تاکنون موردنظر بوده‌اند عبارت‌اند از: زبان و ادبیات، تاریخ، علوم سیاسی، و انسان‌شناسی؛ دوم، باوجود اهمیت بسیار زیاد دانش‌هایی چون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد و جغرافیا، این دانش‌ها تاکنون کم‌تر در مطالعات منطقه‌ای و به‌ویژه غرب‌شناسی موردتوجه قرار گرفته‌اند و همین غفلت نیز سبب شده است این مطالعات دقت لازم را نداشته باشند؛ سوم، به‌کارگیری این سیزده حوزه دانشی متناسب با حوزه جغرافیایی و بافت مشخص متفاوت خواهد بود و این مسئله مشخص ماست که تعیین می‌کند کدام‌یک از دانش‌های پیش‌گفته در اولویت پژوهش قرار می‌گیرند.

#### ۴. گونه‌های میان‌رشته‌گی در غرب‌شناسی

گونه‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه غرب‌شناسی یکی از مهم‌ترین قسمت‌های این مقاله است. این گونه‌ها را در قالب دو گونه اصلی فرا/ نارشته‌ای و میان‌رشته‌ای بیان خواهیم کرد. قسمت اول به پژوهش‌هایی ناظر است که به‌دلیل سرشت میان‌رشته‌ای غرب‌شناسی ضروری است از رویکرد میان‌رشته‌ای تبعیت کنند، اما عملاً با محوریت یک حوزه دانشی به‌پیش می‌روند. به‌دلایلی که در ادامه خواهد آمد این پژوهش‌ها فرا/ نارشته‌ای نام گرفته‌اند؛ اما دسته دوم از این گونه‌ها ناظر است به پژوهش‌هایی که در عمل توانسته‌اند میان برخی از حوزه‌های دانشی گفت‌وگو برقرار کند. این طیف را در قالب دو گونه اساسی مدنظر خواهیم داشت: میان‌رشته‌گی انتقادی و میان‌رشته‌گی نظری. غرب‌شناسی با رویکرد میان‌رشته‌گی انتقادی به تحقیقاتی مرتبط با غرب ناظر است که با نگاهی انتقادی به روی آورد پیشین آن‌ها به شرق شکل گرفته است. رویکرد پسااستعماری به‌سرکردگی ادوارد سعید در این دسته جای می‌گیرد. این رویکرد، به‌دلیل برجستگی نگرش ایدئولوژیک در آن، با سوگیری‌هایی همراه است که تحقق میان‌رشته‌گی در آن را با آسیب جدی روبه‌رو کرده است. اما غرب‌شناسی با رویکرد نظری به تحقیقاتی ناظر است که بر گفت‌وگوی فرهنگ‌ها، و به‌شکل خاص شرق و غرب، مبتنی است و تلاش می‌کند تا از ره‌گذر این گفت‌وگو ارتباطی ثمربخش میان فرهنگ‌ها برقرار کند و مسائل

بیناتمدنی را مرتفع کند. این گونه را می‌توان در زمره مطالعات غرب جای داد و اثربخشی را از گونه قبل بیش‌تر ارزیابی کرد.

#### ۱.۴ فرا/نارشتگی در غرب‌شناسی

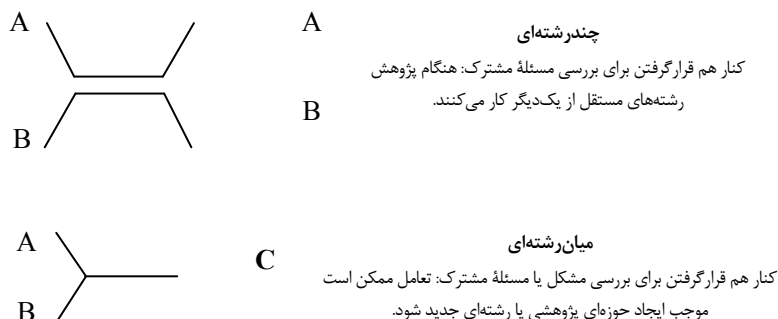
نارشته‌ای (nondisciplinary) و فرارشته‌ای (transdisciplinary) از گونه‌های میان‌رشته‌ای در معنای آن به حساب می‌آیند. پژوهش‌های نارشته‌ای به پژوهش‌هایی گفته می‌شود که آن‌ها را نمی‌توان ذیل رشته خاصی دسته‌بندی کرد (Repko and Szostak 2017: 261)، یعنی پژوهش‌هایی که توسط محققان سرشناس صورت گرفته است، اما تحت نظارت و ارزیابی رشته‌های رایج دانشگاهی نبوده است (ibid.). به‌طور خاص، در مواضعی که با «تجربه زیسته»، «شهادت»، و «سنت/تاریخ شفاهی» که از بزرگان نقل می‌شود روبه‌رویم رویکرد نارشته‌ای بروز جدی پیدا می‌کند (Vickers 1998: 23-26)؛ از این رو، بخش مهمی از دانش‌ها با پسوند «مطالعات» (studies) در زمره نارشته‌ای‌ها قرار می‌گیرند. مطالعات جنسیت و مطالعات بومیان در این زمره قرار می‌گیرند (Repko and Szostak 2017). در حالتی عمومی‌تر، مطالعات منطقه‌ای را نیز می‌توان در این زمره جای داد. بر همین اساس، لمبارد می‌گوید: با وجود این‌که با توجه به تعلق موضوعات ناحیه‌ای به حوزه‌های مختلف دانشی بهتر است آن را میان‌رشته‌ای بدانیم، اما «نارشته‌ای» عنوان متناسب‌تری است، زیرا غالباً موضوعات به‌گونه‌ای هستند که کم‌ترین ارتباطی را با یک رشته مشخص ندارند (Lambert 1990: 730).

توضیحی که لمبارد درباره نارشته‌ای بودن مطالعات ناحیه‌ای ارائه می‌کند با توضیحی که میان‌رشته‌پژوهان در این زمینه بیان داشته‌اند تناسب زیادی دارد. وی در جای دیگری اضافه می‌کند که مطالعات ناحیه‌ای نارشته‌ای‌اند، زیرا موضوع پژوهش در آن‌ها معمولاً به دلیل اهمیتشان در فهم و شناخت جوامع انتخاب می‌شوند (ibid.: 727). در این جا، او به دلیل تنوع و تناسب موضوعات این دست از مطالعات با جوامع مختلف آن‌ها را نارشته‌ای دانسته است. این تنوع موضوعی سبب می‌شود عموماً نتوان آن‌ها را ذیل دانش خاصی جای‌گذاری کرد و بنابراین نارشته‌ای به حساب می‌آیند. با این توضیحات، غرب‌شناسی نیز با نظر داشتن به این نکات در زمره نارشته‌ای‌ها قرار می‌گیرد. در این دست از مطالعات نیز ناچاریم در مواضع مختلف به سراغ تاریخ شفاهی و تجربه زیسته و زنده افراد برویم. هم‌چنین، گریزی نخواهیم داشت که از شاهدان وقایع در شناخت غرب استفاده کنیم. این‌گونه پژوهش‌ها، برای انجام و تحلیل و تفسیر، نیازمند رشته‌های گوناگون خواهند بود و به یک رشته مشخص منحصر نمی‌شوند.

اما غرب‌شناسی به چند دلیل می‌تواند فرارشته‌ای تلقی شود. همان‌طور که در ابتدای این مقاله نیز بیان داشتیم، این دست از مطالعات به این دلیل که حتماً لازم است در بافت کاربرد مدنظر قرار بگیرند فرارشته‌ای محسوب می‌شوند. عموماً ضروری است که چنین پژوهش‌هایی به شکل مطالعه موردی صورت بپذیرند؛ در غیر این صورت، نمی‌توانند دقت و اثربخشی لازم را داشته باشند. مطالعه‌های موردی با رویکرد میان‌رشته‌ای نیز در زمره فرارشته‌ای‌ها به حساب می‌آیند (Repko and Szostak 2017: 72). اما در زمینه غرب‌شناسی وقتی از فرارشته‌ای بودن آن بحث می‌شود، از منظر برخی میان‌رشته‌پژوهان، در چنین مطالعاتی نبود تلفیق و همکاری میان‌رشته‌ای موردنظر است. آنچه تاکنون در دانشگاه‌های دنیا محقق شده است فرارشته‌ای با چنین معنایی است. به عبارت دیگر، با وجود این که سرشت چنین مطالعاتی میان‌رشته‌ای است، عموماً پژوهش‌گران در همکاری‌ای فکری میان رشته‌های مختلف آن را به پیش نبرده‌اند، بلکه این گروه‌ها در حوزه‌های مختلف دانشی درباره حوزه جغرافیایی مشخصی پژوهش کرده‌اند و عموماً دیدگاه محققان‌شان به رشته‌ای که در آن تخصص دارند محدود است (Lambert 1990: 727). این دسته از مطالعات صرفاً بدان دلیل فرارشته‌ای محسوب می‌شوند که در مجموع، پژوهش‌های متعدد با کنار هم قرارگرفتن می‌توانند حوزه‌های مختلف دانشی را در بر بگیرند. برای ارزیابی دقیق‌تر میزان همکاری میان‌رشته‌ای در حوزه‌های مختلف غرب‌شناسی لازم است به میان‌رشته‌گی و گونه‌های مختلف آن در غرب‌شناسی بپردازیم.

#### ۲.۴ میان‌رشته‌گی در غرب‌شناسی

آنچه تاکنون در مطالعات منطقه‌ای و به‌خصوص در زمینه غرب‌شناسی در آکادمی رخ داده است بیش‌تر به فرارشته‌ای یا نارشته‌ای می‌ماند. با توجه به توصیفی که از وضعیت این مطالعات در جهان ارائه دادیم و نبود همکاری لازم میان پژوهش‌گران، این‌گونه مطالعات را می‌توان چندرشته‌ای هم دانست. بنابر تمایزی که آکادمی ملی علوم میان چندرشته‌ای و میان‌رشته‌ای در نظر گرفته است، میزان تعامل و تلفیق رشته‌هاست که میان‌رشته‌ای بودن را تضمین می‌کند. آن‌گونه که در شکل ۱ نیز دیده می‌شود، در مطالعات میان‌رشته‌ای با ترکیب و تلفیق دو دانش به تولیدی جدیدی دست پیدا کرده‌ایم، حال آن‌که در مطالعات چندرشته‌ای هریک از رشته‌ها به شکل مستقل در حال پژوهش درباره موضوع موردنظر است.



شکل ۱. تمایز چندرشته‌ای و میان‌رشته‌ای از منظر آکادمی ملی علوم (آکادمی ملی علوم ۲۰۰۵: ۲۷)

آن‌گونه که کلاین نیز بیان داشته است، میزان «تلفیق» (integration) مهم‌ترین تمایزی است که میان گونه‌های مختلف میان‌رشته‌گی می‌توان برشمرد و میان‌رشته‌ای، در معنای خاص آن، حد قابل توجهی از تلفیق و همکاری میان رشته‌ها را در بر دارد (Klein 2017: 22)؛ هم‌چنین برای آگاهی از دسته‌بندی کلاین و بومی‌سازی آن در مطالعات دینی، بنگرید به درزی و دیگران (۱۳۹۲). بر این اساس، در این قسمت بر آن خواهیم بود که به گونه‌هایی از غرب‌شناسی بپردازیم که تلفیق یا همکاری میان‌رشته‌ای در آن‌ها رخ داده است. این گونه‌ها را در قالب دو گونه میان‌رشته‌گی نظری و انتقادی بیان خواهیم کرد (برای آگاهی از سیر تحول انگاره میان‌رشته‌گی و تعاریف پیش‌تر، بنگرید به درزی ۱۳۹۸). در فرارشته‌ای انتقادی نگرشی انتقادی و تجدیدنظرطلبانه به ساختار رایج در دانش وجود دارد، اما میان‌رشته‌ای نظری متضمن «تلفیق گزاره‌ها در میان رشته‌ها و ترکیب‌های جدید براساس اتصال مدل‌ها و استعاره‌ها» است (Klien 2017) و در آن، نگاه انتقادی‌ای که در نوع پیشین به ساختار رایج در دانش وجود داشت دیده نمی‌شود. این دو گونه می‌توانند تا حد قابل توجهی نمایش‌دهنده پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در غرب‌شناسی باشند.

#### ۱.۲.۴ غرب‌شناسی و میان‌رشته‌گی انتقادی

میان‌رشته‌گی انتقادی بر شکستن مرزهای رشته‌ای و نافرمانی از قوانین رایج رشته‌ای مبتنی است. کلاین معتقد است که این نوع به‌ویژه در رشته‌هایی که به‌منظور انتقاد به ساختار موجود دانش و آموزش به‌وجود آمده‌اند ظهوری جدی دارد، رشته‌هایی مانند مطالعات زنان، مطالعات فرهنگی، مطالعات پسااستعماری، و نسخه‌های انتقادی دانش، فناوری، و مطالعات

اجتماعی. در برخی موارد، این نوع میان‌رشته‌ای با عنوان‌های دیگری مانند تقاطع‌رشتگی، پسارشتگی، نارشتگی، یا ضد‌رشته‌ای نیز نام‌گذاری شده است (Klien 2009: 7). همان‌طور که آشکار است، مطالعات پسااستعماری یکی از دانش‌هایی در نظر گرفته شده است که در زمره میان‌رشتگی انتقادی قرار می‌گیرند. درحقیقت، در این نوع از مطالعات که با ادوارد سعید آغاز شد نگاهی انتقادی به ساختار رایج تولید دانش غربی‌ها بسط داده می‌شود. در این‌جا، نشان خواهیم داد که این دست از مطالعات، نخست، در زمره اولین روی‌آوردها در غرب‌شناسی به حساب می‌آیند؛ دوم، رویکردی متن‌محور و میان‌رشته‌ای بر آن‌ها حاکم است. در انتها نیز اهم مشکلات و آسیب‌های این پژوهش‌ها را بیان خواهیم کرد که کاملاً ناشی از نقص روش‌شناختی در مواجهه میان‌رشته‌ای آن‌هاست.

ابتدایی‌ترین رویکردها در غرب‌شناسی آنتی‌تزی برای شرق‌شناسی غربی‌ها بود. ادوارد سعید، بنیان‌گذار مطالعات پسااستعماری، آغازکننده این رویکرد احتجاجی و مجادله‌ای است. درحقیقت، رویکرد ادوارد سعید را باید رویکردی انتقادی به گفتمان شرق‌شناسی دانست، رویکردی انتقادی که محور اصلی آن شناسایی انگیزه‌های غربی‌ها در مواجهه با شرق است. بنابراین، برای دستیابی به این هدف لازم است سعید به سراغ اصلی‌ترین منابع غربی‌ها در مطالعه شرق برود و با تحلیل آن‌ها به پیش‌زمینه‌های فکری و اهداف آن‌ها دست یابد. مواجهه سعید با غرب، در این رویکرد، مواجهه‌ای متن‌محور است؛ یعنی او در این پژوهش غرب را از طریق اهم کتاب‌ها و منابع مکتوب آن‌ها می‌شناسد. با نگاهی به تعریفی که سعید از شرق‌شناسی ارائه می‌کند نکات مهمی را می‌توان دریافت.

شرق‌شناسی عبارت است از تعمیم‌دادن آگاهی ژئوپولیتیک و جغرافیایی [شرق‌شناسان از شرق] به [آگاهی و شناختی مبتنی بر] متون زیبای‌شناسانه، اقتصادی، محققانه، جامعه‌شناختی، تاریخی، و زبان‌شناسانه. شرق‌شناسی صرفاً تمایز جغرافیایی شرق و غرب نیست، بلکه مجموعه کاملی از "علاق" است ...، علائقی که شرق‌شناسی برای پدیدآوردن آن از ابزارهایی هم‌چون اکتشاف علمی، بازسازی زبان‌شناختی، تحلیل روان‌شناختی، توصیف جامعه‌شناختی، جغرافیایی، و ... استفاده می‌کند (Said 1977: 12).

این تعریف بسیار مهمی که سعید از شرق‌شناسی ارائه می‌کند حاوی نکات مهمی است. او به درستی بر میان‌رشته‌ای بودن چنین آگاهی‌ای تصریح می‌کند و از حوزه‌های مختلف دانشی در آن نام می‌برد. اما آنچه کار سعید را برای غرب‌شناسی مهم می‌کند انگیزه سعید از مطالعه آثار شرق‌شناسان است. او می‌خواهد در ورای بررسی آثار این محققان انگیزه‌ها،

پیش‌فرض‌ها، و مناسبات قدرت را شناسایی کند. سعید معتقد است که شرق‌شناسی در تعامل و تراکنش با انواع قدرت پدید می‌آید: قدرت سیاسی، قدرت اندیشه، قدرت فرهنگی، و قدرت اخلاقی (ibid.: 13). بنابراین، اصلی‌ترین کار سعید غرب‌شناسی است یا آن‌گونه که جلال العظم (Jalal Al-Azm 1980) بیان می‌دارد، شرق‌شناسی معکوس است، آن هم شناخت غرب از منظر گفتمان‌های مختلف و دانش‌های گوناگون. او کاملاً آگاه است که شناخت غرب نمی‌تواند شناختی تکرار شده‌ای و یک‌سویه باشد.

از منظر سعید، در شرق‌شناسی هم سوژه و هم ابژه چندبُعدی، چندوجهی، و در نتیجه چند/ میان‌رشته‌ای‌اند. سوژه به‌زعم او دارای وجوه زیبایی‌شناسانه، اقتصادی، محققانه (scholarly)، جامعه‌شناختی، تاریخی، و زبان‌شناسانه است. ابژه نیز از منظر او کاملاً متأثر از مناسبات گوناگون قدرت است و این قدرت می‌تواند سیاسی، فرهنگی، اخلاقی، و ... باشد. او در ورای ارزیابی سوژه به انگیزه‌های نهفته در ابژه پی خواهد برد. البته نگاه انتقادی او کاملاً بر این تعاریف حاکم است و می‌گوید: من شرق‌شناسی را، به‌عنوان تبادلی پویا و دینامیک میان نویسندگان [ازیک‌سو] و علایق سیاسی بزرگی که به‌وسیله سه امپراطوری بریتانیا، فرانسه، و آمریکا پدید آورده شده‌اند، مفروض می‌دانم (Said 1977: 15-16).

در این‌جا، سعید درحقیقت عصاره شناخت خود از غرب را در یک جمله بیان می‌دارد. او صریحاً میان متون شکل‌گرفته توسط شرق‌شناسان و علایق سیاسی سیاست‌مداران سه امپراطوری بزرگ آن دوران ربطی برقرار می‌کند و تمام این متون را به‌منظور به‌ثمررساندن همان علایق سیاسی می‌داند. در این‌جا، سعید از آن رویکرد میان‌رشته‌ای که پیش‌از آن بیان کرده بود عقب‌نشینی کرده و «قدرت» را صرفاً به قدرت سیاسی تنزل داده است، اما باوجود این، رویکرد او به متون مورد مطالعه به گونه‌های مختلف متون ناظر است. از این‌رو، رویکرد میان‌رشته‌ای او به متون با تبارهای مختلف ملحوظ است. در این‌جا لازم است بیش‌تر به رویکرد متن‌محور در میان‌رشتگی انتقادی بپردازیم.

مطالعه برجسته‌ترین آثار پسااستعماری نشان می‌دهد که تمرکز اصلی این آثار بر متون فاخر غربی و نقشی بوده است که آن‌ها برای تثبیت هژمونی غرب در شرق داشته‌اند. چنان‌که در این زمینه معتقد است که کارهای انجام‌شده بر متون غربی و ورود آن‌ها به شرق از این لحاظ حائز اهمیت‌اند که نشان می‌دهند چه‌طور سازه ادبیات انگلیسی و صدور آن به شرق توانست به تحکیم هژمونی سیاسی - عقیدتی امپراطوری استعماری در جهان اسلام منجر شود (Chen 1995: 49). غرب‌شناسی متن‌محور از منظر چنان‌گونه مناسبی است برای فهم

نسبت این متون و قدرت‌های سیاسی - عقیدتی و اثرهایی که در شرق و به‌خصوص چین داشته‌اند. سینگ نیز در مطالعه‌ای دربارهٔ هند نتیجهٔ مشابهی گرفته است. او نشان داده است که چه‌طور شعر انگلیسی و به‌شکل خاص شعر شکسپیر توانسته است چهرهٔ فرهنگی مهدب و برتر از انگلیس را زنده نگه دارد و چهره‌های اسطوره‌ای ایجاد کند که برای منافع سیاسی حاکمان در هند استعماری بسیار مهم بوده است (Singh 1989: 446). توجه به‌نحوهٔ روی‌آورد این پژوهش‌گران، و به‌شکل خاص روش پژوهششان در کشف این ارتباطات، رویکرد میان‌رشته‌ای را بیش‌ازپیش نشان می‌دهد.

آن‌گونه‌که سعید خود می‌گوید، تمرکز اصلی‌اش بر نویسندگان کتاب‌ها و تحلیل و ارزیابی آن‌هاست. سعید در این زمینه از موقعیت استراتژیک (strategic location) و صف‌آرایی استراتژیک (strategic formation) استفاده می‌کند (Said 1977: 20). موقعیت استراتژیک از منظر او عبارت است از روشی برای توصیف جایگاه نویسنده در متن با توجه به موضوع شرق‌شناسانه‌ای که او دربارهٔ آن‌ها می‌نویسد. صف‌آرایی استراتژیک نیز راهی است برای تحلیل ارتباط میان متون و گروه‌های دیگری از متون و به‌طور کلی حیطهٔ کل دانش و فرهنگ (ibid.). در تحلیلی که سعید از روش موردنظرش ارائه می‌کند رویکرد کل‌نگر و میان‌رشته‌ای او در کشف ارتباط میان یک متن و متون دیگر در حوزه‌های مختلف دانشی کاملاً لحاظ شده است. او از ورای این کار به دنبال تبیین نسبت جامعه، تاریخ، و متون است (ibid.: 24). کشف نسبت جامعه و تاریخ و متن صرفاً از ره‌گذر نگرشی چندتباری و میان‌رشته‌ای تحقق‌پذیر است و سعید نیز به این امر خودآگاهی دارد، اما در عمل «تقلیل‌انگاری» (reductionism) شدیدی در نگرش او دیده می‌شود. او شرق‌شناسی را صرفاً نشانه‌ای از سلطهٔ اروپا و آمریکا بر جهان شرق می‌داند و به‌کلی منکر می‌شود که به‌شکل کلی در بسیاری تحقیقات شرق‌شناسانه می‌توان بخشی از واقعیت‌های موجود در شرق را دریافت کرد. مطالعات میان‌رشته‌ای برای آن است که پژوهش‌گر نگرشی جامع‌نگر و همه‌جانبه به سوژهٔ مورد مطالعه پیدا کند و تاحد امکان از سوگیری فاصله بگیرد؛ اما پروژهٔ سعید به‌کلی بر سوگیری مبتنی است و از این لحاظ فاصلهٔ زیادی با مطالعهٔ میان‌رشته‌ای استاندارد دارد.

در میان‌رشته‌نگی نظری، دقیق‌تر نشان خواهیم داد که غرب‌شناسی چگونه می‌تواند با رویکردی استاندارد و مبتنی بر گفت‌وگوی شرق و غرب انجام شود و نتایج ثمربخشی به‌بار آورد. با توجه به تعاریف معیاری که از میان‌رشته‌نگی وجود دارد، این رویکرد اخیر تناسب بیش‌تری با «جامع‌نگری» دارد و بیش‌تر با ضوابط میان‌رشته‌نگی صحیح مطابق است.



#### ۲.۲.۴ غرب‌شناسی و میان‌رشتگی نظری

میان‌رشتگی نظری به دیدگاهی جامع‌تر و فراگیرتر ناظر است و دارای فرمی معرفت‌شناختی است. نتایج این گونه شامل چهارچوب‌هایی مفهومی برای تحلیل مسائلی خاص، تلفیق گزاره‌ها در میان رشته‌ها، و ترکیب‌های جدید براساس اتصال میان مدل‌ها و استعاره‌هاست (Klien 2017). در این گونه برخلاف گونه پیشین شاهد ارتباط دوسویه و گفت‌وگو میان رشته‌های گوناگون هستیم (درزی و قراملکی ۱۳۹۹: ۱۲۲). این گونه از میان‌رشتگی در غرب‌شناسی متضمن آن است که نخست، محقق صرفاً براساس پارادایم فکری و پیش‌فرض‌های خود به شناخت غرب نپردازد. همان‌طور که شرق‌شناسان در ابتدای مواجهه خود با شرق به شدت دچار این سوگیری بودند [و گاهی هم‌اکنون نیز در برخی تحقیقات این سوگیری شدید دیده می‌شود] و «اسلام‌هراسی» (Islamophobia) در دستور کارشان قرار داشت، نزد بسیاری از غرب‌شناسان که در شرق زندگی می‌کردند نیز «غرب‌هراسی» (Westernophobia) در اولویت پژوهش قرار داشت. این غرب‌هراسی افراطی هنوز هم در برخی از تحقیقات غرب‌شناسان دیده می‌شود و گاه با واقعیت‌های موجود در غرب سازگاری ندارد. دوم، با برقراری ارتباط عمیق میان پارادایم‌ها و رشته‌های گوناگون بتوان تصویر درستی از غرب ترسیم کرد. البته باید توجه داشت که این تصویرسازی صحیح خودش هدف این مطالعه میان‌رشته‌ای نیست، بلکه صرفاً ابزاری است برای «مرتبط‌کردن و پل‌زدن میان شکاف عمیق و فزاینده‌ای که میان جهان اسلام [یا شرق] و غرب ایجاد شده است» (Duvall 2019: 2). این پژوهش میان‌رشته‌ای کاملاً مسئله‌محور است و قرار است این شکاف عمیق را که قسمت زیادی از آن به دلیل درک نادرست متقابل شرق و غرب از هم‌دیگر است مرتفع کند. درک نادرستی که گاه برخی از غرب‌شناسان به شکل جدی گرفتار آن بوده‌اند در گفتار طیفی از محققان غربی انعکاس پیدا کرده است.

در میان مسلمانان شرق‌شناسی معکوس یا غرب‌شناسی در جریان است. بسیاری از بنیادگرا که من ملاقات کردم مشتاق بودند تا غرب را به‌عنوان [نهادی] فاسد و بیش از حد جنسی شده ببینند [هم‌چنین آن را جایی در نظر بگیرند که] خانواده اهمیت بسیار کمی دارد یا دائماً در حال تغییر است (Kureishi 2005: 10).

مکارت و دیگران نیز از این سوگیری با عنوان «شرق‌دوستی» (orientophilia) و غرب‌هراسی یاد می‌کند (Machart et al. 2016: xi). وی، علاوه بر این که به این سوگیری مهم

تصریح می‌کند، راه‌کار فاصله‌گرفتن از چنین سوگیری‌ای را در اتخاذ رویکرد علمی مبتنی‌بر شواهد جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، زبان‌شناختی، مردم‌شناختی، و ... می‌داند (ibid.). راه‌کار اصلی‌ای که مکارث و دیگران برای دوری از این سوگیری بدان اشاره می‌کند اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای و کاملاً آکادمیک است. از منظر راقم این سطور، چنین رویکردی در قلمرو میان‌رشته‌گی نظری قرار می‌گیرد و بر ارتباط و گفت‌وگوی پویا میان هر دو گان شرق و غرب مبتنی است. کینت بورک از چنین چیزی با عنوان «تعریف دیالکتیک یا بافتی» (contextual or dialectical definition) یاد می‌کند و می‌گوید: برای گفتن این‌که یک شیء چیست آن را داخل اصطلاحی دیگر جاگذاری می‌کنیم. این ایده مکان‌یابی کردن یا جای‌گذاری کردن در ضمن تعریف ما از هر کلمه‌ای وجود دارد (Burke 1969:24).

برای این‌که بتوانیم غرب‌شناسی صحیحی داشته باشیم، لازم است مفهوم‌سازی دیالکتیک از آن داشته باشیم، یعنی آن را در تقابل و ضدیت با مفاهیم رقیب و دوقلویش ببینیم. مفهوم غرب در وابستگی کامل با شرق پدید آمده است و نه در خلأ (Buruma and Margali 2005: 3). این مفهوم‌سازی دیالکتیک و تعاملی از آن‌رو ضروری است که عموماً مواجهه با مفاهیمی مثل غرب و شرق، با وجود پیچیدگی‌ها و ابهام‌هایی که در این دو مفهوم وجود دارد، بسیار ساده‌انگارانه و غیردقیق بوده است. برای مثال، عموماً مراد از شرق چین و کشورهای اسلامی و مراد از غرب هم عموماً ایالات متحده است. کشورهای بسیاری وجود دارند که اصلاً در هیچ‌کدام از مفهوم‌سازی‌های رایج از غرب و شرق قرار نمی‌گیرند. حال، به این ابهام‌ها نکاتی را اضافه کنید که در ابتدای این مقاله اشاره کردیم؛ این‌که پیچیدگی موجود در این مفاهیم اقتضا می‌کند کاملاً نمونه‌محور و مطابق با نمونه خارجی به ناحیه موردنظرمان پردازیم، نه این‌که با برچسب‌هایی مثل غرب و شرق حکمی کلی و نامفهوم را به طیف گسترده‌ای از فرهنگ‌ها منضم کنیم. چنین کاری نیز نیازمند در نظر گرفتن موضوعی مشخص و بررسی آن در مقایسه با فرهنگ رقیب و دوقلویش است. برای مثال، وقتی دمونت می‌خواهد «فردگرایی» غرب را توضیح دهد، عناصر و مؤلفه‌های غیرفردگرایانه را در هند برجسته می‌کند (بنگرید به Dumont 1970: 2). دمونت، انسان‌شناس فرانسوی که متخصص فرهنگ‌ها و جوامع هندی بود، در یکی از کتاب‌های برجسته‌اش با عنوان *سلسله‌مراتب انسانی: سیستم طبقاتی و دلالت‌های آن*<sup>۳</sup> فرهنگ‌های اصلی و شاخص در هند را تبیین و توصیف کرده است. او در این کتاب، برای فهم بهتر آن برای جوامع غربی، مؤلفه‌های مختلف زندگی شرقی را با مؤلفه‌های هم‌عرض آن در غرب مقایسه کرده است. این شکل از مطالعات غرب/شرق‌شناسانه یکی از کامل‌ترین گونه‌ها از

این دست از مطالعات محسوب می‌شود. برخی محققان چنین رویکردی در غرب‌شناسی را، که کاملاً میان‌رشته‌ای، بینا فرهنگی، و دیالکتیک است، از کامل‌ترین نمونه‌ها در این دست از مطالعات می‌دانند (Carrier 2003: 3-4). ما این دسته از پژوهش‌های مرتبط با غرب‌شناسی را به‌عنوان یکی از گونه‌های میان‌رشتگی نظری مدنظر قرار داده‌ایم و معتقدیم سوگیری پژوهش در چنین روشی بسیار کم‌تر از گونه‌های انتقادی است که در بخش قبل بدان پرداختیم. اما این گونه از میان‌رشتگی که در آن تلفیق رشته‌ها و پارادایم‌ها تا حد خوبی صورت پذیرفته است به‌شکلی دیگر نیز وجود دارد: در قالب کنفرانس‌ها، سمپوزیوم‌ها، و نشست‌های موضوعی در گردهمایی انجمنی. نمونه‌ای از این گردهمایی‌ها را می‌توان در جلسات مرتبط با چین یا دیگر نقاط دنیا مشاهده کرد. در این دست گردهمایی‌ها موضوع گردهمایی می‌تواند به ترکیب رشته‌ها و تحقق میان‌رشته‌ای منجر شود (Lambert 1990: 728).

در مورد غرب‌شناسی نیز از سال ۲۰۰۰ به این سو و با ورود آمریکا به خاورمیانه، بهار عربی، و تنش گسترده در خاورمیانه شاهد مهاجرت گسترده به غرب بوده‌ایم. همین مسئله بسیار مهم نیز موجب بروز تنش‌های فراوان در غرب شده است. موضوعات پیچیده‌ای چون ملیت‌های چندفرهنگی، مهاجرت<sup>۴</sup>، نژادپرستی، و بنیادگرایی در اروپا در زمره مهم‌ترین مسائلی است که در مرکز توجه خود غربیان قرار گرفته است. تاکنون همایش‌ها، گردهمایی‌ها، کتاب‌ها، مجلات، و مقالات فراوانی در این حوزه‌های پژوهشی به‌انجام رسیده است. تمام این دست از مطالعات در زمره جدیدترین مطالعات غرب‌شناسانه قرار می‌گیرد که متکفل اصلی آن نیز خود غرب بوده است. در این گردهمایی‌ها می‌توان به‌خوبی شاهد تضارب آرا و نگرش‌های مختلف به مقولات میان‌رشته‌ای مرتبط با غرب‌شناسی بود.

بنابر آنچه گفته شد، مشخص می‌شود که گونه‌های میان‌رشتگی در غرب‌شناسی را در دو گونه متمایز و مهم می‌توان دسته‌بندی کرد: ۱. میان‌رشتگی انتقادی که اولین روی‌آورد شکل گرفته در غرب‌شناسی است. گرچه این رویکرد مزایای زیادی برای شناخت غرب داشته است، اما «سوگیری» زیادی در آن دیده می‌شود. این سوگیری با فلسفه میان‌رشتگی در تعارض است؛ ۲. میان‌رشتگی روشی که ره‌آورد گفت‌وگوی میان حوزه‌های مختلف دانشی و پارادایم‌های گوناگون است و تلفیق خوبی در آن صورت می‌پذیرد. این دسته از روی‌آوردها به غرب‌شناسی در زمره متکامل‌ترین پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در زمینه غرب‌شناسی به حساب می‌آیند که به دو شکل صورت می‌پذیرند.

## ۵. بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان می‌دهد که گرچه مطالعات غرب‌شناسی ابتدا رویکردی فرا/نارشته‌ای داشته است و عموماً رویکردی تاریخی - زبان‌شناختی بر آن حاکم بوده است، اما هرچه پیش آمده است بیش‌تر بر شناخت جوامع به‌عنوان موجودی زنده و پویا متمرکز شده و رویکردی اجتماعی - پدیدارشناسانه بر آن حاکم شده است. البته نمی‌توان به رویکرد انتقادی به غرب که در مطالعات پسااستعماری جریان داشت بی‌اعتنا بود. این دست از مطالعات نیز با نگرش تاریخی و با غلبه متن‌محوری به‌پیش می‌رفتند.

مطالعات ناحیه‌ای خاستگاه اصلی غرب‌شناسی به‌حساب می‌آید. مطالعات ناحیه‌ای از آغاز تا زمانی مدید صرفاً به مطالعه شرق به‌مثابه «دیگری» اختصاص داشت، مطالعه‌ای که شرق را طفیلی غرب و در مقایسه با آن در نظر می‌گرفت و کم‌ترین اعتنایی به شناخت غرب به‌مثابه «خود» نداشت. آغاز غرب‌شناسی را باید در مطالعات پسااستعماری و نگاه انتقادی شرقی‌ها به غرب در نظر گرفت. در این رویکرد نیز شرقی‌ها به‌دنبال شناسایی انگیزه‌ها و اهداف خاورشناسان در پرداختن به شرق بودند. سرشت میان‌رشته‌ای مطالعات ناحیه‌ای و به‌تبع آن غرب‌شناسی مفروضی در تمام این مطالعات محسوب می‌شده است، اما عملاً نمی‌توان مؤلفه‌های اصلی میان‌رشتگی از قبیل «تلفیق» و «رویکرد کل‌نگر» را در این دست مطالعات مشاهده کرد. این سرشت میان‌رشته‌ای دقیقاً با مقوله «دیگری» مرتبط است؛ شناخت «دیگری» بر توجه به عوامل مختلف فردی، اجتماعی، جغرافیای، اقتصادی، سیاسی، و ... مبتنی است و بدون توجه به این عوامل، امکان شناخت دقیق و صحیح و مطابق واقع از آن وجود نخواهد داشت. در رویکردهای اولیه، دانش‌های زبانی، تاریخ، دین و فلسفه، و علوم کاربردی مهم‌ترین دانش‌هایی محسوب می‌شده‌اند که در مطالعات ناحیه‌ای و به‌تبع آن غرب‌شناسی موردتوجه قرار می‌گرفتند و دانش‌های بسیار مهمی از قبیل علوم اجتماعی، علوم سیاسی، روان‌شناسی، و ... کم‌تر در مرکز توجه بودند. همین عامل نیز سبب می‌شده است که این مطالعات عموماً ایستا و غیرپویا باشند و کم‌تر با وضعیت موجود جوامع تطابق داشته باشند. البته همان دانش‌ها نیز در وضعیتی فرا/نارشته‌ای در پژوهش‌ها به‌کار گرفته می‌شدند.

در رویکرد آکادمیک غربی‌ها، به‌خصوص در آغاز مطالعات ناحیه‌ای، صرفاً از منظر رشته مادر صورت می‌پذیرفت که پژوهش‌گر در آن متخصص بود؛ اما در مجموع، مطالعاتی که مرتبط با یک منطقه صورت می‌گرفت، با توجه به این‌که توسط افراد مختلف و با

رویکردهای متفاوت انجام می‌شد، حائز ویژگی فرا/ نارشته‌ای محسوب می‌شد، زیرا عملاً پیوندی میان این رویکردها صورت نمی‌پذیرفت و صرفاً نگرش‌های مختلف توسط افراد مختلف در پژوهش‌ها جاری و ساری بود. همایش‌ها و گردهمایی‌ها مهم‌ترین جایی محسوب می‌شدند که امکان گفت‌وگوی اثربخش میان دیدگاه‌های مختلف و تلفیق دیدگاه‌ها در آن وجود داشته است و دارد. به همین دلیل، این گونه گردهمایی‌ها را به معنای واقعی کلمه می‌توان میان‌رشتگی در پژوهش‌های غرب‌شناسانه در نظر گرفت. در مورد آسیب میان‌رشتگی به دلیل نبود رویکرد کل‌نگر نیز می‌توان مطالعات پسااستعماری را نمونه‌ای مناسب در نظر گرفت. با وجود این‌که در این دست از مطالعات به رویکرد میان‌رشته‌ای تصریح می‌شده است، اما در عمل با یک‌سویه‌نگری به غرب روبه‌رویم. در این دست از مطالعات نمی‌توان غرب را آن‌گونه‌که در واقع وجود دارد یافت. این طیف از مطالعات عموماً تاریخی – متن‌محورند و به مطالعات پدیدارشناسانه – جامعه‌شناختی کم‌توجه‌اند. نقدهای اساسی که محققان غربی به چنین پژوهش‌هایی دارند به‌خوبی نقص این گونه را در واقع‌نمایی از غرب نشان می‌دهند.

اما کامل‌ترین نوع غرب‌شناسی را باید در گونه میان‌رشتگی نظری دانست، آن هم گونه‌ای که بر مفهوم‌سازی دیالکتیک مبتنی است. مفهوم‌سازی دیالکتیک در شناخت ویژگی‌های غرب به دنبال مفاهیم رقیب آن در شرق می‌گردد و مثلاً برای تعریف مفهوم فردگرایی غربی‌ها رویکرد غیرفردگرایی شرقی‌ها را مطرح نظر قرار می‌دهد. در این جا عملاً ناگزیر به کنار هم قرار دادن منظرها و روش‌های مختلف خواهیم بود. در مورد «منظرهای مختلف»، پارادایم‌های فردگرایی و غیرفردگرایی را در تقابل و گفت‌وگو با هم قرار داده‌ایم و تلاش می‌کنیم درک متقابلی از این مفاهیم پیدا کنیم و هریک را از دریچه مفهوم مخالفش ادراک کنیم. از حیث روشی نیز گریزی از به‌کار بستن روش‌های مختلف در علوم اجتماعی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی، و ... برای فهم مسائلمان نخواهیم داشت. بدون اتخاذ چنین روش‌هایی، مفهوم‌شناسی دیالکتیک بی‌معنا خواهد بود. همان‌طور که پیش‌از این نیز بیان کردیم، گفت‌وگوی ثمربخش و تلفیق رشته‌های گوناگون از طریقی دیگر و در قالب سمپوزیوم‌ها و گردهمایی‌ها نیز محقق شده است و این را نیز می‌توان در دوره جدید و به‌خصوص بعد از سال ۲۰۰۰ مشاهده کرد. به‌شکل کلی، میان‌رشتگی نظری عموماً بر علوم اجتماعی و شناخت جوامع هم‌چون جوامعی زنده و پویا مبتنی است، حال آن‌که میان‌رشتگی انتقادی در غرب‌شناسی عموماً بر مطالعات تاریخی و متن‌محور بنا شده است. این را نیز نباید از نظر دور داشت که ارتباط میان این دو رویکرد اساسی در غرب‌شناسی به‌عنوان

رویکردی ایدئال در میان‌رشتگی توصیه می‌شود، ارتباطی که تاکنون محقق نشده است، اما انتظار آن می‌رود که محقق شود.

## پی‌نوشت‌ها

۱. لازم است به این نکته مهم توجه شود که «فرارشته‌ای» از منظر نظریه‌پردازان این حوزه ذیل معنای عام «میان‌رشته‌ای» و از گونه‌های آن محسوب می‌شود (برای مثال بنگرید به Klein 2017).

۲. در قسمت‌های بعدی این مقاله نشان خواهیم داد که شرق‌شناسی سعید درحقیقت نمایش‌علاقه غربی‌ها در مطالعه شرق است و درواقع او در این کتاب به معنای واقعی کلمه درحال غرب‌شناسی است. بنابراین، این کتاب را می‌توان در زمره اولین کتاب‌ها درباره غرب‌شناسی در نظر گرفت.

3. *Homo Hierarchicus; The Caste System and Its Implications.*

۴. برای آگاهی از برخی همایش‌های مرتبط با «مهاجرت»، بنگرید به همایش برخط دانشگاه توینگن با عنوان «شکندگی مهاجرت جهانی» (<https://www.uni-goettingen.de/en/50226.html?cid=25115>) و «تبادل معرفت در فرهنگ‌های دانشگاهی از طریق مهاجرت میان اروپا و دریای سیاه» دانشگاه بیرمنگام (<https://blacksearegion.eu/cfp-skopje2019>).

## کتاب‌نامه

- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۹)، *درباره غرب*، تهران: هرمس.
- درزی، قاسم و احد فرامرز قراملکی (۱۳۹۹)، *روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای قرآنی*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع) و دانشگاه شهید بهشتی.
- درزی، قاسم، احد فرامرز قراملکی، و منصور پهلوان (۱۳۹۲)، «گونه‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای قرآن کریم»، فصل‌نامه *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، س ۵، ش ۴.
- درزی، قاسم (۱۳۹۸)، «تاریخ‌نگاره میان‌رشتگی: گذار از منظر آرمان‌گرایانه و مبتنی‌بر تلفیق دانش به رویکرد عمل‌گرایانه و مبتنی‌بر حل مسئله»، فصل‌نامه *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، س ۱۱، ش ۴.
- طباطبایی، سیدمحمدتقی (۱۳۹۶)، «از غرب‌زدگی تا توسعه‌نیافتگی، از فلسفه تا روشن‌فکری، سنجشی درون‌ماندگار»، *غرب‌شناسی بنیادی*، س ۸، ش ۱.
- کشیک‌نویس رضوی، سیدکمال و عباس احمدوند (۱۳۹۵)، «از شرق‌گرایی تا شرق‌شناسی: پژوهشی در تحول مفهوم و مصداق شرق‌شناسی»، *غرب‌شناسی بنیادی*، س ۷، ش ۱.

میان‌رشتگی در غرب‌شناسی؛ ماهیت و گونه‌ها ۶۳

کلاته‌ساداتی، احمد (۱۳۹۳)، «ما و جادوی میداس: جهان اسلام و غرب‌شناسی انتقادی»، *غرب‌شناسی بنیادی*، س ۵، ش ۱.

- Bunders, J. F. G. et al. (2010), "How Can Transdisciplinary Research Contribute to Knowledge Democracy?" in: R. 'tVeld RJ. (ed.), *Knowledge Democracy, Consequences for Science, Politics and Media*, Dordrecht: Springer.
- Burke, Kenneth (1969 [1945]), *A Grammar of Motives*, Berkeley: University of California Press.
- Buruma, Ian and Avishai Margali (2004), *Occidentalism, Images of the West*, New York: The Penguin Press.
- Calhoun, Craig (2017), "Integrating the Social Sciences: Area Studies, Quantitative Methods, and Problem-Oriented Research", in *The Oxford Handbook of Interdisciplinarity*, Robert Frodeman (Ed.), Oxford: Oxford University Press.
- Carrier, James (2003), *Occidentalism: Images of the West*, Oxford: Oxford University Press.
- Chen, Xiaomei (1995), *Occidentalism A Theory of Counter-Discourse in Post-Mao China*, Oxford: Oxford University Press.
- Clifford, James (1988), *The Predicament of Culture: Twentieth-Century Ethnography, Literature, and Art*, Mass.: Harvard University Press.
- Dervin, F. (2012), *Impostures Interculturelles*, Paris: L'Harmattan.
- Dervin, F. (2013), "Researching Identity and Interculturality: Moving away from Methodological Nationalism for Good?" in: R. Machart, C. B. Lim, S. N. Lim, and E. Yamato (eds.), *Intersecting Identities and Interculturality: Discourse and Practice*, Newcastle upon Tyne: Cambridge Scholars Publishing.
- Dumont, L. (1970), *Homo Hierarchicus: The Caste System and its Implications*, Chicago: University of Chicago Press.
- Duvall, Nadia (2019), *Islamist Occidentalism: Sayyid Qutb and the Western Other*, Berlin: Gerlach Press.
- Fabian, Johannes (1993), *Time and the Other: How Anthropology Makes its Object*. New York: Columbia University Press.
- Gibbons, M. et al. (1994), *The New Production of Knowledge: The Dynamics of Science and Research in Contemporary Societies*, London: Sage.
- Holliday, A. (2010), *Intercultural Communication and Ideology*, London: Sage.
- Hübinette, T. (n. d.), *Orientalism Past and Present: An Introduction to a Postcolonial Critique*, Retrieved June 24 2015 from <<http://www.tobiashubINETTE.se/orientalism.pdf>>
- Jalal Al-Azm, Sadik (1980) "Orientalism and Orientalism in Reverse", in: *Is Islam Secularizable? Challenging Political and Religious Taboos*, Berlin: Gerlach.
- Klein, J. T. (2017), "A Taxonomy of Interdisciplinarity: The Boundary Work of Definition", in: *The Oxford Handbook of Interdisciplinarity*, Robert Frodeman (ed.), Oxford: Oxford University Press.
- Klein, J. T. et al. (eds.), (2001), *Transdisciplinarity: Joint Problem Solving among Science, Technology, and Society. An Effective Way for Managing Complexity*, Basel: Birkhauser.

- Klien, J. T. (2009), "Unity of Knowledge and Transdisciplinarity: Contexts of Definition, Theory and New Discourse of Problem Solving, Unity of Knowledge", in: Gertrude Hirsch Hadorn (ed.), *Transdisciplinary Research for Sustainability*, Oxford: Eolss Publishers Co Ltd.
- Kureishi, H. (2005), *The Word and the Bomb*, London: Faber and Faber.
- Lambert, R. D. (1990), "Blurring the Disciplinary Boundaries, Area Studies in the United State", *American Behavioral Scientist*, vol. 33, no. 6.
- Machart, R., F. Dervin, and M. Gao (2016), *Intercultural Masquerade: New Orientalism, New Occidentalism, Old Exoticism*, London: Springer.
- Machart, R. and S. N. Lim (2013), "Identity and Language vs. Identification through Language: a Historical Perspective", in: R. Machart et al. (eds.), *Intersecting Identities and Interculturality: Discourse and Practice*, Newcastle upon Tyne: Cambridge Scholars Publishing.
- National Academy of Sciences, National Academy of Engineering, and Institute of Medicine of the National Academies (2005), *Facilitating Interdisciplinary Research*, Washington, DC: The National Academies Press.
- Polier, Nicole and Wilian Roseberry (1989), "Tristes Trops: Post-Modern Anthropogys Encounter the Other and Discover Themselves", *Economy and Society*, vol. 18.
- Repko, F. Allen and R. Szostak (2017), *Interdisciplinary Research: Process and Theory*, Third Edition, London: Sage.
- Said, Edward (1977) *Orientalism*, London: Penguin.
- Singh, Jyostna (1989), "Different Shekspears: The Bard in the Colonial/ Post Colonial India", *Theater Journal*, vol. 41, no. 4.
- Vickers, J. (1998), "[U]Framed in Open, Unmapped Fields: Teaching the Practice of Interdisciplinarity", *Arachne: An Interdisciplinary Journal of the Humanities*, vol. 4, no. 2.
- Wallerstein, I. (1996), "Marx and History: Fruitful and Unfruitful", in: E. Balibar and I. Wallerstein (eds.), *Race, Nation, Class. Ambiguous Identities*, London: Verso.
- <<https://www.uni-goettingen.de/en/50226.html?cid=25115>>
- <<https://blacksearegion.eu/cfp-skopje2019>>